



18 اپریل 2017

داکتر سید عبدالله کاظم

چه خوب گفته اند که: "شیخ فانی معذور است!"

بجواب "ڈر سفتن" های داکتر صاحب هاشمیان که نوشته است:

«داکتر صاحب کاظم بحیث یک تحلیلگر و محقق شهرت خوب دارد و من بارها از خدمات فرهنگی شان تقدیر و تمجید کرده ام، ما دو نفر درین گوشه امریکا در حد توان چراغ فرهنگ افغانستان را روشن نگه داشته ایم - اما برای یک محقق و تحلیل گر نمی سیلد که وقتی چند عنوانی را در یک کتاب ببیند، آنرا بدون تدقیق تمسک قرار داده بحیث یک تتبع ناقص خود، بدسترس عوام قرار بدهد! آنچه در تتبع ناقص داکتر صاحب کاظم رخ داده، باسناد عرف تحقیق، هم غفلت و فرو گذاشت، هم جعل و هم تخریب متقابل، خواننده میشود و من برای ثبوت این سه ادعا عرایض خود را قرار ذیل برای قضاوت اهل خبره تقدیم میکنم»

متن فوق سرآغاز مقاله اخیر محترم داکتر صاحب هاشمیان تحت عنوان "تائید میکنم: هرکه جعل کند، رویش سیاه باد!" (منتشره این پورتال وزین مورخ 16 اپریل 2017) است که در ارتباط به مقاله اینجانب "تذکری چند درباره برگشت سید محمود کنری به افغانستان در سراج التواریخ" (مورخ 31 مارچ) نوشته بودم، نگارش یافته است. داکتر هاشمیان در مقاله قبلی خود مرا متهم به جعل متن منتشره سراج التواریخ کرد و ناگزیر شدم متون متذکره را از صفحات مربوطه آن کتاب سکن (عکسبرداری) کرده در مقاله دومی "هرکی در او غش بود، رویش سیاه باد!" (مورخ 10 اپریل) به نشر بسپارم تا همه ببینند که اینجانب جعل و یا تصرفی در متن نکرده ام و عین متن کتاب را به نشر سپرده ام، با استثنای یکجا که به نظرم ذکر نام "سید محمود" در متن "سیدمحمد" نوشته شده بود و من برطبق عرف معمول بین براکت در جوار "سید محمد" [سید محمود] را علاوه کردم، چنانکه در عنوان فرعی آن "سیدمحمود" ذکر شده بود و همین کار را در سطر بعدی برای وضاحت مزید پس از ذکر "به اجازت امیر مرحوم" در بین براکت نام [امیر عبدالرحمن خان] را گنجانیدم، چنانکه این شیوه معمول را در تمام نوشته های تحقیقی خود بکار برده ام.

همه میدانند که آنچه در بین براکت در داخل یک متن ذکر میشود، از قلم نویسنده پنداشته میشود، در این صورت متهم ساختن من به "جعل متن" یک ادعای عاری از منطق و یک افتراء و اتهام بی اساس است. لازم بود تا داکتر صاحب هاشمیان از این اتهام ناوارد خود از من معذرت میخواست، اما چون او تحمل شنیدن یک حرف دیگر - غیر از نظر خود را ندارد، لذا طبق عادت همیشگی فوری به جدال لفظی و قلمی متوسل میشود و آنوقت است که کنترل کلام خود را در جر و بحث از دست میدهد و بجای دلیل منطقی، سفسطه میگوید. در اینجا میخواهم چند نمونه ای از این خصلت او را از ورای نوشته اخیر شان ذیلاً به معرض توجه و "قضاوت اهل خبره" قرار دهم، از اینقرار:

د پائو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

1 - داکتر هاشمیان در بند اول مقاله "اعتراضیه" فوق الذکر خود درباره سراج التواریخ و مؤلف آن می نویسد: «مرحوم فیض محمد کاتب، سه جلد اول سراج التواریخ (جلد اول، دوم و سوم) را در دربار امیر عبدالرحمن خان نوشته که هر سطر و هر صفحه آن از نظر امیر گذشته و اجازه طبع آنها داده شده بود. جلد های چهارم و پنجم سراج التواریخ هر کدام چند جزء دارد و مرحوم فیض محمد کاتب بعد از وفات امیر اینها را نوشته که اگرچه وقوع روی دادهای مهم را ثبت کرده (خداوند او را ببخشاید که خدمت قابل قدری بتاریخ افغانستان انجام داده)، اما معلوم نیست که آنها را بکجا و بچه تاریخ نوشته، ...»

نمیدانم این ادعای داکتر هاشمیان را ناشی از ضعف حافظه و یا نارسائی معلومات او در زمینه بدانم یا چطور؟ بهر صورت لازم به یادآوریست که: جلد اول سراج التواریخ از آغاز حکومت احمدشاه ابدالی شروع و تا پایان دوره سدوزائی یعنی از سال 1160 ق تا 1258 ق (1126ش تا 1221ش) را در بر میگیرد که جمعاً مدت نود و هشت سال میشود. چاپ کابل آن 194 صفحه دارد و مطالب آن بطور کلی فشرده است. جلد دوم از سال 1259 ق (1222ش) که آغاز حکومت امیر دوست محمد خان است، شروع میشود تا سال 1297 ق (1259ش) که سال سقوط امیر محمد یعقوب خان و عروج امیر عبدالرحمن خان میباشد، ادامه می یابد که جمعاً سی و هشت سال را در بر میگیرد و از صفحه 195 تا صفحه 377 را شامل میشود. هر دو جلد در چاپ سال 1331 ق (1292ش) کابل در یک جلد صحافی شده است. جلد سوم گزارش وقایع دوران امیر عبدالرحمن خان از سال 1297 ق تا سال 1314 ق (1259 تا 1275ش) را در بر دارد که در چاپ قدیم کابل از صفحه 378 آغاز و به صفحه 863 پایان می یابد. این جلد با همین محدوده زمانی در سال 1333 ق (1294ش) مقارن سالهای اخیر سلطنت امیر حبیب الله خان سراج الملة در مطبعه دولتی کابل به چاپ رسید.

گزارش بقیه سالهای حکومت امیر عبدالرحمن خان را کاتب به دلیل افزایش حجم جلد سوم و یا به قول خودش به دلیل شهادت امیر حبیب الله خان ناتمام گذاشت و به جلد چهارم موکول نمود. به این ترتیب تنمۀ دوران امیر عبدالرحمن خان از سال 1314 ق تا 1319 ق (1275ش تا 1280ش) در آغاز جلد چهارم جای داده شده که در واقع جزو جلد چهارم نیست، ولی در آن مجلد گنجانیده شده است.

جلد چهارم از دنباله حکومت امیر عبدالرحمن خان از سال 1314 ق تا 1319 ق که پایان دوره حکومت اوست و از آغاز دوران امیر حبیب الله خان تا گزارش کشته شدن او و بیعت با سردار نصر الله خان در جلال آباد و با امیر امان الله خان در کابل را در بر دارد یعنی در واقع با گزارش امارت شش روزه نصرالله خان و سپس بیعت او با امیر امان الله خان و فوت مرموز او در زندان به پایان میرسد که نگارش آن در زمان اعلیحضرت امیر امان الله خان صورت گرفته و در سه بخش - هریک در یک مجلد و جمعاً به 2203 صفحه میرسد که بخش اول آن وقایع سالهای 1315 تا 1318 ق (1276 تا 1279ش) را در 767 صفحه، بخش دوم آن وقایع سالهای 1319 تا 1322 ق (1280 تا 1285ش) را در 722 صفحه و بخش سوم و اخیر آن وقایع سالهای 1323 تا 1337 ق (1284 تا 1298ش) را در 714 صفحه در بر میگیرد. سخن از جلد پنجم در میان است، اما تا هنوز سندی از موجودیت آن در دست نیست.

با این شرح واضح میشود که سه جلد اول سراج التواریخ در زمان امیر حبیب الله خان سراج الملة نوشته شده، نه در زمان امیر عبدالرحمن خان، و جلد چهارم بخش اول و قسمتی از بخش دوم به ذکر

وقایع مهم پنج سال اخیر امیر عبدالرحمن خان اختصاص دارد که در باره سید محمود کنزی در بخش دوم و سوم مطالبی گزارش یافته که اینجانب در مقاله خود آنرا اقتباس کرده ام. امید است با این شرح داکتر هاشمیان به نارسائی معلومات خود در مورد سراج التواریخ پی برده باشد و موضوعات را با معلومات ناقص و به کمک حافظه ضعیف خود بطور غلط انشاء نکند.

2 - در ادامه همین بند اول داکتر هاشمیان می افزاید: «فیض محمد کاتب پیغمبر نبود که کلامش بقدرت وحی ثابت و بی غش باقی مانده باشد، کاتب به هنگام نوشتن جلد چهارم یک مرد پیر و سالخورده بوده که در چنین سن و سال، قدرت حافظه پیرامون جزئیات رویداد ها به لغزش مواجه میبشد...»

هیچکس ادعا نکرده و نخواهد کرد که فیض محمد کاتب «پیغمبر» بوده و «کلامش بقدرت وحی ثابت و بی غش» میبشد، برعکس او یک انسان عادی و اما یک محقق و مؤرخ نامدار کشور است که وقایع را طوری مستند با ذکر تاریخ بیان کرده و آثار خود را حداقل شش دهه قبل از علامه حبیبی و یا پروفیسور آدامک نوشته است که از این لحاظ گزارشات او را میتوان بیشتر مقرون به واقعیت دانست.

فیض محمد کاتب در سال 1279 ق (1241 ش) چشم بدنیا گشود و در سال 1349 ق (1309 ش) بعمر 68 سالگی وفات کرد. این ادعا که نسبت سالخوردگی قدرت حافظه او به لغزش ها مواجه شده باشد، اشتباه دیگر صاحب هاشمیان است که دال بر کمبود معلومات شان در زمینه پنداشته میشود. اگر در سن 68 سالگی همچو نویسنده پرکار و شاهد عینی اغلب وقایع دچار ضعف حافظه شده باشد، چگونه میتوان به حافظه کسی که در سن و سال نود سالگی قرار دارد، اعتماد کرد؟ کاتب وقایع را از لحاظ شخصی بررسی نکرده و نه به ارتباط خانواده خود سخن گفته و نه از قول پسر کاکا و عمه کوکو و بی بی دادای خود روایت کرده است، بلکه کوشیده است تا با در نظر داشت حقایق ابراز نظر کند. آثار او چه در سه جلد اول و چه در جلد چهارم از طرف اهل خبره زمان به شمول امیر حبیب الله خان و سردار نصرالله خان و بعداً در وقت شاه امان الله غازی بوسیله چند شخصیت وارد در مسایل از جمله فیض محمد خان زکریا مورد تدقیق قرار گرفته است. با آنهم ممکن است که محتوای کتاب او در بعضی موارد حساس زیر تأثیر نظر اراکین آنوقت قرار گرفته و خالی از اشتباه نباشد.

3 - در ادامه بند اول داکتر هاشمیان می نویسد: «یک محقق یک متن را، ولو از سراج التواریخ باشد، بدون تدقیق نباید بمیدان عرضه کند و بگوید که من از سراج التواریخ اقتباس کرده ام، مسئول آن فیض محمد کاتب میبشد، زیرا در روایات نشر شده نه تنها نامها، بلکه 70 فیصد خبر آن ناقص و غلط میبشد!!»

متأسف هستم که داکتر هاشمیان از «عرف تحقیق علمی» صحبت میکند و اما خودش عمق آنرا درک نمیکند که وقتی اقتباس از یک متن صورت میگیرد و مأخذ آن دقیقاً ذکر میگردد، راوی مسئولیت محتوای آن متن را ندارد. راوی حق دارد در مورد صحت و سقم آن ابراز نظر کند، اما در عین زمان میتواند یک متن را بدون ابراز نظر به اطلاع علاقمندان یک موضوع برساند و قضاوت را به آنها بگذارد. داکتر هاشمیان که جلد چهارم سراج التواریخ ندیده و نخوانده است و از متن مندرج آن در مورد سید محمود کنزی آگاه نبوده، من خواستم او را از آن متن آگاه سازم. لذا وظیفه او بود بجای آنکه با من سرپر خاش را بگیرد و متهم به جعل سازد، بهتر بود تا با تشکر از من در یک مقاله دیگر

گزارش کاتب را در سراج التواریخ با دلایل و اسناد دست داشته رد کند. اینست شیوه تحقیقات علمی که متأسفانه داکتر هاشمیان به روال عادت همیشگی خود از مسیر معمول منحرف شده و بجای آنکه نظر خود را در مورد گزارش کاتب بنویسد، برعکس مرا به «غفلت، فرو گذاشت، جعل و تخریب متقابل» متهم ساخته که اینکار او بسیار دور از انصاف و ادب تحقیقات علمی میباشد.

4 - در ارتباط با تذکر من که نوشته بودم « درباره برگشت سیدمحمود کنری به کشور بعضی مطالبی را که در جلد چهارم سراج التواریخ از نظرم گذشته بود، با اخلاص به حیث تکمله مقاله تحقیقی جناب داکتر صاحب هاشمیان تقدیم داشتم»، در بند دوم اعتراضیه خود داکتر هاشمیان خطاب به من می نویسد: «معنی تکمله اینست که شما میخواستید برای تکمیل تحقیق من کمک کنید، اما شما 600 صفحه سراج التواریخ را ورق زده معلومات کاملاً غلط مرحوم فیض محمد کاتب را نه بحیث "تکمله"، بلکه بحیث (تخریب) تحقیق من منتشر ساختید...»

در اینجا بار دیگر لحن پرخاشگرانه داکتر هاشمیان آشکار میشود و "تکمله" را بزعم خود تفسیر میکند. تکمله همچنان درحالی مطرح میشود که اگر یک متن و یا یک نظر از دیدگاه یک محقق به دور مانده باشد، یک شخص دیگر آن نظر و یا طرز دید را بدون کم و کاست به اطلاع محقق برساند و بدینوسیله بخواهد جانب دیگر موضوع را بیان و بغرض اکمال آن عرضه کند. در اینجا ضرور نیست که این اطلاع دهی بطور شخصی و خصوصی با محقق در میان گذاشته شود و حتی بهتر است تا از طریق یک نوشته به اطلاع همه علاقمندان رسانیده شود. راوی میتواند به تحلیل و بررسی آن نظر بپردازد و اما اینکار حتمی و ضروری نیست. وظیفه راوی یا اقتباس کننده نظر در این حالت فقط رسانیدن نظر به طرف مقابل است، بدون آنکه در زمینه قضاوت کند. قضاوت درباره صحت و سقم آن نظر مربوط به محقق است که با دریافت یک نظر یا متن جدید آنرا مورد بررسی و تدقیق قرار دهد، نه آنکه اینکار راوی را «تخریب» علیه خود بشمارد. این طرز دید از منتهای حس "منفی گرائی و منفی بافی" یک شخص نشأت میکند که داکتر هاشمیان با شناختی که از او طی سالها دارم، متأسفانه به این شیوه شهرت دارد.

اینجانب نخواستم و برخود این حق را ندادم تا راجع به صحت و سقم گزارش سراج التواریخ ابراز نظر کنم و یا قبل از نشر آنرا بطور خصوصی به اطلاع داکتر هاشمیان برسانم، بلکه چون این موضوع فراتر از ارتباطات شخصی بود و شکل عام را داشت، لذا خواستم با نشر گزارش سراج التواریخ دیگر علاقمندان نیز از موجودیت یک نظر متفاوت مطلع شوند. این وظیفه محقق موضوع یعنی داکتر هاشمیان بود که به تردید گزارش سراج التواریخ با اسناد دست داشته خود اعم از فرمان امیر عبدالرحمن خان یا به تاسی از نظر مرحوم حبیبی و یا آدامک و یا هر دلیل دیگر می پرداخت، بدون آنکه با من پرخاش میکرد. اگر من نظر هاشمیان را در قبال گزارش فیض محمد کاتب مورد تردید قرار میدادم، آنوقت او حق داشت حرفهای خود را متوجه من سازد، در غیر آن گزارش دادن بطور شخصی و خصوصی چه از طریق ایمیل، تیلیفون، استعلام، استیضاح و غیره که داکتر هاشمیان از من توقع داشت، رابطه "آمر و مأمور" را در ذهن ایجاد میکرد که نه او آمر من و نه من مأمور او بوده ام. من شخص مستقل و آزادم و به هیچکس اجازه نمیدهم با عتاب و خطاب بر من دستور صادر کند و داکتر هاشمیان باید در زمینه حد خود را بشناسد.

5 - داکتر هاشمیان در بند سوم اعتراضیه خود بار دیگر به "سید محمد" و [سید محمود] که در فوق تذکر رفت، اشاره کرده خطاب به من می نویسد که: «هم نام "سیدمحمد" و هم نام "سید محمود" که

در آن قرینه خود شما خلق کرده اید، هر دو نام غلط است - مقصد فیض محمد کاتب در آن قرینه (سید احمد) پاچا پسر سید محمود پاچا است...»

داکتر هاشمیان میتواندست این موضوع را بدون اتهام بستن به "جعل" و بدون پرخاشگری و حرف های ته و بالا به همین سادگی بنویسد، نه آنکه در صدد توهین و بستن اتهام به راوی یک سند تاریخی باشد و او را متهم به جعل سازد که کمال بی انصافی و دور از اخلاق نویسندگی است.

6 - داکتر هاشمیان در ادامه این بند به ارتباط متن سراج التواریخ که آمده است «به اجازه امیر مرحوم واصل و موطن و مسکن خود شده...» می افزاید: «از فقره "امیر مرحوم" دو مطلب استنباط میشود: یکی اینکه امیر فوت شده (یک شخص مرده) اجازه برگشت بوطن را به سید محمود داده و دیگر اینکه فیض محمد کاتب این خبر را بعد از وفات امیر عبدالرحمن نوشته است...»

متأسفانه این اعتراض داکتر هاشمیان به همان نارسائی معلومات او برمیگردد که پنداشته است: کاتب سراج التواریخ را در زمان امیر عبدالرحمن خان نوشته است، درحالیکه سه جلد اول سراج التواریخ در سالهای اخیر سلطنت امیر حبیب الله خان نوشته شده و در همان وقت بار اول چاپ شده است. لذا اگر در متن "امیر مرحوم" ذکر شده است، خود برای یک شخص آگاه واضح می سازد که متن بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان در قید قلم آمده است، نه در زمان امیر عبدالرحمن خان.

در پایان این نوشته از خدای بزرگ استدعا داریم: داکتر صاحب هاشمیان را که اکنون شکر خدا در سن 90 سالگی یعنی در مرحله "شیخ فانی" قرار دارد، به حفظ و پناه خود داشته و از صحت کامل بهره مند داشته باشد. او که فیض محمد کاتب مرحوم را در سن 68 سالگی با کبر سن دچار ضعف حافظه میداند، باید به خود آید و کوشش نکند که بسا مسایل را با کمک حافظه ناتوان خود وجه قطعی دهد و از زبان این و آن با چنان عبارات دقیق نقل قول کند که گویا در همه حالات خود شاهد عینی بوده است. این بود پایان بحث که خدمت تقدیم شد و البته در صورت لزوم و ادامه بحث، به جواب متقابل پرداخته خواهد شد. (پایان)